

تیزهای کشور اختراع یا کار می کند مقاله او که در مجلات ISI چاپ نمی شود.وقتی می‌خواهد نوآوری کند و نظریه تولید کند نظریه که در یک سال تولید نمی‌شود.

در واقع می فرمایید ما حوصله سرما به گذاری بلندمدت علمی نداریم؟

اینشتین از وقتی نظریه نسبیت را ساخت تا وقتی که نظریه‌اش را تعمیم داد به عنوان نسبیت عام، ۱۰ سال طول کشید. استاد ما می‌بیند آخر سال حتماً باید مقاله داشته باشد، می‌رود دنبال موضوعات سطحی، آسان و زودبازده. دنبال نوآوری که نمی‌رود. یکی از دانشجویان شاگرد اول دانشگاه شریف چند سال پیش آمد از من مطلبی برای رساله دکترایش خواست. موضوعی برایش پیشنهاد دادم که نوآورانه بود. گفت نه! یک چیزی به من بدهید که فوراً تبدیل بشود به مقاله. شاگرد اول شریف رفت یک موضوع درجه سه را انتخاب کرد، فوری دو مقاله درباره‌اش نوشت و در عرض دو سال دکترایش را گرفت.

شبیه سقظ چنین است، موجودی که پرورسه رشدش کامل نمی‌شود.

بله و علت، همین دستورالعمل‌ها و مقررات حاکم بر دانشگاه‌های ماست، من سال‌ها در شورای عالی انقلاب فرهنگی مسئله مقاله را مطرح کردم اما هیچ توجهی به آن نشد.

فکر می‌کنم ما می‌توانیم روی دو مانع متمرکز شویم. یکی سیاست‌گذاری‌های اشتباه و ریل‌گذاری‌های غلطی است که دانشگاهیان را سسوق می‌دهد به سمت کارهای متوسط و نازل و یکی هم موانع درونی و باورهایی که در ذهن دانشگاهیان وجود دارد.

این دومی را قبول ندارم. مسئله از تقای سالانه باعث شده دانشگاهیان ما دنبال رفع نیازها و نوآوری نباشند. کسی می‌آید و اختراع خیلی مهمی می‌کند اما اختراع، ارتقا نمی‌آورد. ما نمونه‌اش را در دانشگاه شریف داشتیم.

چرا بود؟

اختراعی در جهت رفع نیازها بود. وقتی جاده شمال را می‌کشیدند طرحی ابداعی و بدیع داشت که خیلی صرفه‌جویانه بود. رئیس وقت دانشگاه شریف این دو طرح را از اجاع داد به دانشکده برق. همان زمان یکی از اساتید برجسته این دانشکده گفت این دو اختراع باید به صورت طرح ملی اجرا شود. فرستادند برای معاونت علمی و فناوری رئیس‌جمهور، ولی این فرد با هفت، هشت اختراع نه ترفیعی گرفت و نه اصلاً دیده شد. چرا؟ چون مقاله ISI نداشت.

طرح‌ش اصلاً اجرا شد؟

نخیر، اجرا نشد. یک آدم کم‌سواد در معاونت بود که جلوبش را گرفت. نفوذی‌های غرب جاهای بسیار حساسی هستند، هر چه هم خصوصی و عمومی‌گفتمی فایده‌ای نداشت.

وقتی می‌فرمایید عوامل غرب، مگر نود ری و سیاسی به موضوع دار بد یا نه منظور تان تفکر واداده است؟

نه، نه رسماً نفوذ کرده‌اند. در اقرارهایی که اسم نمی‌آورم – بخشی از این اقرارها را در شورای عالی انقلاب فرهنگی پیش کردم- اعتراف می‌کنند چطور! اشخاص را انتخاب می‌کنند و چه کسانی برای‌شان مناسب هستند.

مقام معظم رهبری در گام دوم انقلاب از ورود به مرحله دوم خودسازی، جامعه‌سازی و تمدن‌سازی سخن به میان می‌آورد. اگر بخواهیم به تقدم و تأخر این‌واژه‌ها نگاه کنیم به نظر می‌رسد شرط تمدن‌سازی، جامعه‌سازی است و شرط جامعه‌سازی، خودسازی. آقای دکتر وقتی شما به مفهومی به نام خودسازی نگاه می‌کنید این مفهوم در جهان بیینی و نگاه شما چه بُعد و معنایی پیدا می‌کند؟

مقاله خوددسازی و ارتباط آن با جامعه و تمدن‌سازی از نکات مهمی است که بنده سال‌های گذشته‌گاه در رسانه‌ها و گاه در سخنرانی‌هایم بر آن تأکید کرده‌ام. به طور خلاصه بگویم ما در محیط‌مان دو عنصر ارزشمند برسانده خودسازی یعنی خودباوری و خودتکلی را تاحدی از دست داده‌ایم. «ما می‌توانیم» که در برخی از جوان‌ها و دانشگاهیان ما از بین رفته است.

چرا از بین رفته است؟

برای این‌که کار نکرده‌اند. الان دانش آموز و دانشجو فارغ‌التحصیل می‌شود و به او بگویند دو نیت شعر بخوان، نمی‌تواند. اساساً با میراث فرهنگی کشور خداحافظی کرده است. از او بپرسید دو کلمه درباره این سینما یا خواجه نصیر بگو نمی‌تواند.

استاد دانشگاه استنفورد آمد در انجمن آکادمی علوم جهان اسلام، من آن حضو داشتیم درباره کارهای این هیثم سخنرانی کرد. استاد فیزیک دانشگاه مهم استنفورد.

کارهای این هیثم درباره نور؟

بله بله، برخی از فرمول‌ها درباره اتصال و انعکاس نور که به نام دکارت و دیگران معروف است در واقع کشفیات این هیثم بوده است. آن وقت جالب است کتاب «المنظر» ای هیثم را دانشگاه هاروارد چاپ کرده است. حیرت‌انگیز و تأسفبار نیست؟ ما خیلی غفلت کرده‌ایم.

حتی وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید پاکستانی‌ها نسبت به ما توجه خیلی بیشتری به میراث فرهنگی ایرانی دارند. حدود ۴۰ سال پیش کنفرانسی در پاکستان برگزار شد. در آن کنفرانس تابلوهایی از ابن‌سینا، ابن‌هیثم، رازی، خواجه نصیر و دیگر نوایع و دانشمندان مهم ایران از در و دیوار دانشگاه‌شان آویزان کرده بودند. آن وقت در دانشگاه شریف استادی که در زمینه تاریخ تمدن اسلامی درجه یک هستند یکسری تابلوآخذند برای ابن‌سینا، ابن‌هیثم و دیگران، در این تابلوها توضیح دادند که کار مهم این هیثم چه بود، کار مهم این سینا چه بود، این تابلوها را فرستادند دانشگاه فیزیک، رئیس وقت دانشکده همه را بر گرداند.

می‌خواهم بگویم خودسازی به واسطه آشنایی با میراث حقیقی ما انجام می‌شود که چه تفکری بر ابن‌سینا حاکم بود که آمد این همه نوآوری کرد. چه تفکری بریر ابن‌هیثم حاکم بود، توجه کنید کسی که اولین بار روی نور کار کرد بطلمیوس بود، اما ابن‌هیثم آمد «الشکوک علی بطلمیوس» یا «براد بر بطلمیوس» را نوشت. ابن‌هیثم گفت اگر چیزی به دست تان رسید کور کورانه قبول نکنید. خوب این تفکر در پیشینه فرهنگی و علمی ما حاکم بوده و خاستگاه آن همان خودسازی است.

و به اعتقاد شما از تباط ما امروز با این پیشینه قطع است؟

بله، ما متأسفانه امروز در مراکز علمی و دانشگاهی کشور فاقد درک و دریافت مبتنی بر خودباوری هستیم. نگاه کنید در اسلام چقدر بر خودتکلی تأکید شده است: «الاسلام یعلو و لا یعلی‌ علیه». اسلام این روحیه را به مسلمان‌ها داده بود که شما خودتان را حقیر و کوچک ندانید؛ وقتی تسلیم حق هستید دست برتر باشماست. ببینید یک عالم اهل سنت قرن هفتم هجری که قاضی هم بود کتابی به عربی نوشته که به فارسی هم ترجمه شده است. او در این کتاب می‌گوید چرا ما اسلام را فراموش کرده‌ایم، هر چه پزشک اطراف ماست یا یهودی است یا مسیحی، چرا ما دنبال رفع نیازهای خودمان نمی‌رویم. آن عالم سنی این حرف را قرن هفتم هجری می‌گوید.

حالا شما مقایسه کنید این پیشن را با سیاست‌هایی که عملاً در وزارت علوم ما حاکم است. این که ما مدما تعدادی قرارداد با دانشگاه‌های خارج ببندیم که بیابند به ما کمک کنند. آن وقت یک امریکایی با سمتی مهم در مراکش سخنرانی می‌کند می‌گوید ما اجازه نمی‌دهیم ایران به یک

زاین اسلامی بدل شود، خوب این نشان می‌دهد که قضیه چیست.

سخنرانی‌های امام خمینی را تروق کنید. می‌فرمودند ما می‌توانیم، ما کمتر از اروپا و امریکاییستیم. خوب این تفکر بازگشت به خویش در میان زاینی‌ها باید که پیشسرفت کردند. زاین فیزیکدانی داشت که به اروپا فرستاده بودند. آخر قرن نوزدهم یعنی صد و اندی سال پیش که دکترای فیزیک بگیرد. او از اروپا به استاد فیزیک خود نوشت: این اروپایی‌های مظلن چیزی ندارند که ما نداشته باشیم. ما می‌توانیم در ۲۰ سال به آنها برسیم و واقعاً هم رسیدند، با این که در نیمه اول قرن بیستم ارتباط‌شان به کلی با امریکا و اروپا قطع بود در مدت کمی فیزیکدان همین‌زاین آمد مشترکاً با دو فیزیکدان امریکایی جایزه نوبل گرفت، آنها بیادار شدند. این همان خودباوری و خودتکلی است که ما هم می‌توانیم



در همین مسیر باشیم.

مولانا داستانی دارد که در آن نزاع چهار ره را روایت می‌کند. چهار نفر می‌خواهند چیزی بخورند و دعوی شدیدی درمی‌گیرد بر سرس این که چه بخورند. ترک می‌گوید اوزوم، فاس‌س می‌گوید نخیر انگور، عرب از عنب دفاع می‌کند و یونانی از استافیل و کلی دعوا و شلوغی می‌شود تا در نهایت متوجه می‌شوند یک چیز را می‌خواهند اما فقدان زبان و فهم مشترک باعث شده آن همه گرد و خاک ایجاد شود.

یکی از مسائل ما این است که ما نتوانستیم به یک زبان مشترک برسیم. فهم مشترک میان حوزه علم و دین به ویژه مدنظر ما است. چرا این زبان و فهم به وجود نیامد؟

علت این است که وقتی تخصص‌گرایی رایج می‌شود شما کارخانه تولید انسان‌های تک‌بعدی را راه می‌اندازید. فردی را می‌بینید که فقط فیزیک خوانده و با هیچ چیز دیگر کاری ندارد. این کوتاه‌بینی در جامعه ما رایج شده است. اما چیزی که در غرب به ویژه در این چند دهه احیا شده این است که دیدگاه کل‌نگر داشته باشیم.

یعنی همین علوم تطبیقی و میان‌رشته‌ای؟

بله، اینشتین به فیزیکدان‌ها توصیه می‌کند که شما باید فلسفه بدانید و بینش فلسفی داشته باشید. الان این بینش در کمبریج و آکسفورد اجرا می‌شود. فیزیکدان‌ها و فیلسوف‌ها با هم می‌نشینند و مسائل فیزیک را حل می‌کنند. اما در محیط‌های ما نه دانشکده‌های فلسفه حاضرند علوم به حیاط خلوت آنها وارد شود- در صورتی که برتراند راسل گفته بود فیلسوفی که کاری به علوم نداشته باشد فلسفه‌اش ایتز است- و نه دانشکده‌های علوم اجازه می‌دهند مسائل فلسفی در آن جاطرح شود.

مثال می‌زنید؟

من تجربه عینی از شریف دارم. یک وقت به رئیس قبلی آقای دکتر فتوحی گفتم دانشگاه صنعتی شریف پس از انقلاب بر اساس الگوی دانشگاه ام‌آی‌تی امریکا بنا شد، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین دانشگاه تکنولوژی و صنعتی امریکاولی الان دانشگاه ام‌آی‌تی دروس علوم انسانی دارد و هر مهندسی موظف است دست‌کم هفت، هشت درس علوم انسانی را انتخاب کند یعنی عملاً بدون گذراندن این دروس نمی‌تواند فارغ‌التحصیل رشته‌های فنی- مهندسی و فناوری شود.

چطور به این نگاه رسیدند؟

چند دهه پیش یکی از استادان فارغ‌التحصیلان ام‌آی‌تی در نیویورک تألیف مقاله نوشت که فارغ‌التحصیلان ما در جامعه موفق نیستند. آرام آرام به خاستگاه‌های این مسئله توجه نشان دادند. رئیس وقت دانشگاه دانشمند جامعی بود. آمد جلسهای گذاشت با اساتید و سیاستگذاران دانشگاه و به این نتیجه رسیدند مهندسان ام‌آی‌تی حتماً باید دروس علوم انسانی را بگذرانند. این تحول در غرب حاصل شد اما در ایران نشده است.

چند سال پیش با یکی از استادان مهندسی مکانیک دانشگاه امیرکبیر سخن می‌گفتم. او از امریکا دکترای مکانیک گرفته بود اما بعد از این که در یکی از پروژه‌های وزارت نفت با طیف وسیعی از مهندسان و کارگران خارجی و داخلی روبرو و می‌شود متوجه می‌شود خیللی از گر‌ه‌های پروژه‌های صنعتی اتفاقی فنی و مهندسی نیست بلکه چالش انسانی و ارتباطی، زبان

و اختلاف فرهنگی است بنابراین علاقه‌مند می‌شوند که کتاب‌های حوزه مدیریت را بخوانند و ترجمه کنند اما به مرور به تاریخ ایران هم علاقه‌مند می‌شوند و با بینش یک پژوهشگر حوزه ممدیریت، تاریخ دوره‌های مختلف کشور را مطالعه و کتاب‌هایی در این حوزه منتشر می‌کنند.

بله، ما راهی جز این که نگاه چندبعدی به مسائل خود داشته باشیم نداریم. الان دانشگاه ام‌آی‌تی لیسانس مشترک بین مهندسی و علوم انسانی می‌دهد یعنی یک تعداد از این دروس و یک تعداد از آن دروس. ما در رسیدن به یک زبان مشترک خیلی عقب هستیم. دستیابی به این زبان مشترک هم معطوف به این است که به این نقطه برسیم: «ما همه چیز را نمی‌دانیم.» بنابراین همه باید کنار هم قرار بگیریم، همه باید در این بازار علمی باشند. این ایده در امریکا خیلی موفق بوده است. من در بعضی از کنفرانس‌هایی که با موضوع «علم و الهیات» برگزار می‌شد شرکت می‌کردم، چه کسانی کنار هم نشستند بودند؟ فیزیکدان، زیست‌شناس، کشیش، فیلسوف و متخصص علوم شناختی.

به نظرهم اگر ما توانیم در جامعه خودمان این‌نم‌ن‌گاه چندضلعی و چندبعدی را رایج کنیم حتی از میزان نزاع‌های سیاسی هم کاسته خواهد شد.

کاملاً قبول دارم. کسی که فقط در یک حوزه خاص جلو رفته دیگر کسی را قبول ندارد. البته ما زمانی به این نگاه چندضلعی می‌رسیم که در انتخاب‌ها و انتصاب‌های‌مان شایسته‌سالاری حاکم باشد و آدم‌های بلندنظر و فراخ‌منظر مسندها را عهده‌دار شوند.

شما نگاه کنید ما در همه رشته‌ها آدم‌هایی داریم که افراد جامع‌نگری هستند. اینها باید بیایند وزیر وکیل شوند، اینها باید بیایند رئیس دانشگاه شوند، نه فردی که در یک رشته خاص مثلاً برق فارغ‌التحصیل شده فقط دور و بر خودش همین رشته را می‌بیند.

آقای دکتر اصلا یکی از مهم‌ترین تحریف‌های شناختی آن‌جا انفساق می‌افتد که سا تک‌منبعی، تک‌ابزاری و تک‌ساحتی می‌شویم. می‌گویند کسی که فقط چکش دارد همه چیز را شکل میخ می‌بیند. یعنی وقتی صرفاً از یک دیدگاه خاص و محدود، به بیرون نگاه می‌کنیم ناخواسته بیرون را مطابق ذهنیت خاص خود تحریف می‌کنیم.

دقیقاً همین طور است.

شما می‌دانید که تولید علم یا بخشنامه و دستور از بالا میسر نمی‌شود و به یک اکوسیستم نیاز داریم. چرا اکوسیستم تولید علم و فناوری در دانشگاه‌های ما شکل نگرفت؟

برای این که فرهنگ حاکم در دانشگاه‌های ما بین اساتید و دانشجویان، یک فرهنگ آشوبناک است.

منظور تان از فرهنگ آشوبناک چیست؟

در یکی از جلسات شورای عالی انقلاب فرهنگی گفتم فرهنگ آشوبناک، نه شرقی است و نه غربی. دیدم آقای روحانی می‌خندد. گفتم بخشید اول انقلاب می‌گفتم نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی. حالا فرهنگ ما چه شده است؟ نه غربی است- برای این که غرب از یک‌سری جهات به ویژه در کنار هم قرار دادن حوزه‌های فناوری و علوم انسانی واقعاً پیشرفت کرده است- و نه شرقی است- چون زاین و چین خیلی پیشرفت کردند اما نقاط قوت آنها را هم نداریم.- اسلامی هم نیست چون شباهتی به آموزه‌های وحیانی و روایی ندارد.

یک وقت خبرنگار سسی‌ان‌ان امریکا آمده بود تهران، گزارش او در این شبکه داشت بخش می‌شد. شنیدم گفت تهران، امریکایی‌ترین شهری است که من تا حال دیده‌ام، برای این که غذای‌شان امریکایی است، اسم گذاری‌شان امریکایی است.

امروز در دانشگاه‌های ما اساتید به انگلیسی با هم مکاتبه می‌کنند در صورتی که در ترکیه این طور نیست، من در ترکیه دنبال یک فروشنده انگلیسی زبان می‌گشتم که یک کفش می‌فروشد- او از بپرسم، گشتم و گشتم یک نفر پیدا نکردم، اصلاً غیر ترکی حرف نمی‌زند.

پس از نظر شما علت این که آن اکوسیستم تولید علم در کشور شکل نمی‌گیرد به خاطر این است که ما وارد دالان فرهنگ آشوبناک شده‌ایم که تضاد ادعاها با واقعیت‌ها در آن توفان ایجاد می‌کند.

بله، یک عکاس خانم فرانسوی گفته بود ایران پر از تضاد است، یک جایی عکس او با ما را شمر می‌زند چند قدم آن طرف‌تر، غذاها و اداها و تابلوهایی‌شان امریکایی است.

بارها در دیدار اعضای شورای انقلاب فرهنگی با مقام معظم رهبری ایشان تأکید داشتند که تابلو فروشگاه‌ها فارسی باشد آن وقت شما در تهران یک قدم بزنید و مقایسه کنید با آنکارا و استانبول.

من در پردیس زندگی می‌کنم و در مسیر هر روزام به تهران در جاده منتهی به جاجرود در راسته گازی‌های بزرگ و مجلل میل فروشی کنار جاده در میان تابلوهای عظیم‌الجنبه به سختی به یک اسم ایرانی برمی‌خورم، همه نام‌ها انگلیسی هستند، در صورتی که صاحب برند، یک ایرانی است. بگذریم...

آقای دکتر! وقتی از ظرفیت‌های مغفول ملی سخن می‌گوییم شما یاد چه می‌افتید؟

وقتی دوران آل‌بویه، سامانیان و دیگران را مطالعه می‌کنم می‌بینم ایران چقدر در آن دوره‌ها در شش داشته است. می‌بینم عالم و دانشمند چقدر شأن و حرمت داشته است. در این دوره‌های تاریخی وقتی دانشمندی وارد شهری می‌شد چقدر با عزت و احترام با او رفتار می‌شد و عزت‌ش می‌داشتند. این‌طور فته بود شهری‌می‌خواست زود بر گردد نمی‌شدند و می‌گویند: رسم ما این است که حداقل سه روز مهمان ما باشی. ببینید اینها دیگر تخیل و نظریه ذهنی نیست، تجربه زیسته است، برای اهل علم امکانات فراهم می‌آوردند حالا چطور؟ نگاه کنید آکسفورد و کمبریج هر دو با پول اوقاف ساخته شده است. بخش بزرگی از بودجه ام‌آی‌تی، بزرگ‌ترین دانشگاه صنعتی امریکا وابسته به اوقاف است. درست است که با صنعت هم همکاری و درآمذایی می‌کند اما من قرام بودجه این دانشگاه را استخراج کردم بخش قابل توجهی از بودجه این دانشگاه از محل اوقاف است.

چرا در محیط‌های دانشگاه‌ها، امیدوارانه زیستن نزد تحصیلکرگان و روشنفکران اما انگار محل اتهام است.

برای این که ما با فرهنگ کاملاً آشوبناک بزرگ شده‌ایم. اصلاً فرهنگ اسلامی را ببینید. قرآن می‌گوید: «و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین» قرآن صریحاً می‌گوید: «ولا تهنوا ولا تحزنوا و انتمم الاعلون ان کنتم مؤمنین»! اگر مؤمنین هستید نه سستی بورزید و نه اندوهگین شوید، شما برتر هستید.

در واقع بسیاری از ترس‌های ما موهوم هستند.

بله، آخر تربیتی هم دیگر در خانواده‌ها نیست. قیبال والدین حواس‌شان به تربیت فرزندها بود، خیلی دغدغه داشتند. حالا فرزندان ما می‌آیند دبستان، دبیرستان و دانشگاه در حالی که تربیتی در کار نیست، فقط آموزش است. من یادم می‌آید دوره دبستان، دبیرستان و دانشگاه، علمان ما اساتید ما دغدغه‌دار بودند اما الان خبری نیست. استاد رسماً از دانشجو می‌خواهد ایران را راه کند و به خارج برود!

چرا ایده وحدت و همکاری حوزه و دانشگاه عملاً روی کاغذ ماند و به جایی نرسید؟

خدمت آقا عرض کردم. علت این است که حوزه متوجه نبوده باید خودش را به‌روز کند. حدیث داریم: العالمُ بزمانه لا تهتَمُ غَیبه اللّوایس/ کسی که آگاه به زمان خود باشد در شبهه‌ها و مسئله‌ها گرفتار نمی‌شود. اما ما گرفتار شدیم چون حوزه نتوانست خودش را به‌روز کند. شما به تجربه کیلسا نگاه کنید، آنها آمدند یک‌سری کشیش را با علم‌روز آشنا کردند، چقدر برای‌شان تحول‌ساز بود اما ما نکردیم.

می‌توان گفت هم حوزه نسبت به دانشگاه ذهنیت داشت و هم دانشگاه نسبت به حوزه؟

ببینید داستان این است و خدمت آقا هم عرض کردم- جوزویان- جریان غالب را عرض می‌کنم- از موضع بالا به دانشگاهیان نگاه می‌کنند. جوزوی‌ها علاقه زیادی به مونولوگ‌گویی و ارتباط یک‌طرفه دارند، یعنی که من می‌گویم و توشنوا دانشگاهیان را قبول ندارند!

شاید جوزویان هم چنین نظری در باره دانشگاهیان داشته باشند؟

این که دانشگاهی، اهمیت حوزه را درک نمی‌کند حق دارد چون با یک فرهنگ آشوبناک بزرگ شده است اما حوزه که با فرهنگ دینی بزرگ شده باید اهمیت قضیه را بفهمد. شما نگاه کنید که گفت‌وگوی مرحوم بازرگان و مرحوم مطهری چقدر حاصلخیز بود. مثلاً آقای مطهری در تبصن اسلامی پزشکان یک دوره سخنرانی رایج به معاد داشت. مرحوم مطهری صریحاً در یکی از سخنرانی‌های خود گفت آقای روزنه! شما جلسه آینده بیا درباره بقای ماده و انرژی که در فیزیک مطرح است صحبت کن. این مبادله پیش از انقلاب بود. من حوزه را مقصر می‌دانم. دانشگاهی‌ها با فرهنگی بزرگ نشده‌اند که نیازی به حوزه و دین نمی‌بینند. البته در میان استادان و دانشجو‌ها افراد بسیار متدینی هستند اما جریان حاکم نیازی نمی‌بینند، در صورتی که همکاری بین کیلسا و دانشگاه در غرب خیلی حاصلخیز بوده است.

البته استثنائاتی هم بوده، مثلاً حضرت آیت‌الله مصباح برخی از طلاب را برای ادامه تحصیل می‌فرستادند امریکا و کانادا که دکترا بگیرند اما این اتفاقات جریان حاکم نبوده، استثنائات بود.

وقتی می‌گوییم شرکت‌های دانش‌بنیان-سال‌های گذشته سعی شد به آنها بها داده شود- همه فوراً یاد تخصص‌های فنی و مهندسی می‌افتند که قرار است یک‌سری مرز شکنی و نوآوری داشته باشند، چرا ما در حوزه فلسفه و علوم انسانی شرکت‌دانش‌بنیان تعریف نکردیم؟

برای این که ما اهمیت آن قضیه را درک نکردیم. اصلاً زمانی که امریکا فهمید علوم انسانی چه اهمیتی دارد فهمید این علوم پایه و انسانی است که مبنای علوم مهندسی است اما این هنوز در محیط ما جا نیفتاده است. والدین، فرزند خود را مجبور می‌کنند یا مهندسی بخوانند یا پزشکی. خوب این کار رسانه‌ها بوده که روشنگری کنند بنای مهندسی، علوم پایه است و علوم انسانی هم نقش کلیدی در ادای این که مهندس بتواند با جامعه خود در ارتباط باشد. متأسفانه این روشنگری‌ها در محیط‌های ما غایب است.

اصلاً وقتی ما کلمه محصول را می‌شنویم سر بیعاً تجسم فیزیکی از آن داریم و محصول را شیء صنعتی و فیزیکی می‌دانیم در صورتی که ما حق داریم اندیشه‌های این‌سینا، ملاصدرا، مولانا و ده‌ها اندیشمند، فیلسوف و حکیم این کشور را مصداق محصول بدانیم اما متأسفانه ما به چشم محصول به آنها نگاه نمی‌کنیم.

ببینید فلسفه و تفکر جامع‌نگر است که می‌گوید اصلاً دنبال چه محصولی باش، نه تنها خود می‌تواند محصول باشد بلکه محصول آفرین است. این یعنی همان محصول بیرونی هم به واسطه آن هدف و فلسفه‌ای تهیه می‌شود که ظاهر آیدنه نمی‌شود. برخی از دانشمندان امریکایی و فیلسوفان انگلیسی در این باره پژوهش‌های دقیقی انجام داده‌اند. یکی از فیلسوفان علم انگلیسی می‌گوید چرا باید ۵۰ درصد بودجه توسعه و تحقیق امریکا صرف امور نظامی شود؟ چرا باید ۲۰ درصد از بودجه تحقیق و توسعه انگلیس صرف امور نظامی شود؟ یک عده از فیلسوفان و نظریه‌پردازان گفته‌اند چرا دانشمندان به روند اثر گذاری‌های تخریبی تولیدات توجه ندارند؟

یعنی باز در حوزه فناوری و مهندسی هم آن چشم بیدار که به حواشی روانی و اجتماعی این تولیدات توجه می‌کند و به نوعی مسیر اصلاحی را پیشنهاد می‌دهد از فلسفه و علوم انسانی می‌آید.

همین طور است. این جاست که فلسفه و علوم انسانی می‌تواند در مهار توسعه‌طلبی‌های تخریبی سیاستمداران نقش بازی کند. اینها باید روشن شود.

رهبری در بخشی از سر فصل‌های گام دوم اشاره می‌کنند که با وجود پیشرفت‌های صورت گرفته ما هنوز از قله‌های دانش جهان خیلی عقب هستیم. آیا امیدوار هستید ما بتوانیم این عقب‌ماندگی‌ها را در سال‌ها و دهه‌های بعدی جبران کنیم و اگر بله، چگونه؟

بله ما می‌توانیم، به شرط این که فرهنگ ما عوض شود و این صحبت مکرر حضرت امام جابقتند که ما می‌توانیم. شما جامعه‌زاین نیمه اول قرن نوزدهم را نگاه کنید و زاین نیمه دوم قرن نوزدهم را. حکومت میخی که در زاین سر کار آمد دنبال این بود که عزم ملی را در تغییر وضع موجود متمرکز کند و این کار را هم انجام داد اما این عزم ملی در حکومت‌های ما نیست، این همه مقام معظم رهبری سفارش می‌کنند اما کان یک کم شینا آمد کورا.

اما این «ما می‌توانیم» در این دهه‌ها در ادبیات برخی سازمان‌ها و اشخاص دولتی بیشتر رنگ شعاری و پوپتری به خود گرفت و زخمی شد.

بله قبول دارم، تا حاکمان و مدیران ما به جد در این باره توجیه نباشند و این خودباوری را در اعمال و رفتار خود مجسم نکنند تحول چندانی روی نخواهد داد و گر نه ما از زاین چه کم داریم. ببینید مرحوم مدرس در زمان رضاخان این نصص را تشخیص داده بود اما متأسفانه این تفکر نه در آن زمان و نه اکنون تفکر غالب نیست و نشد.

در فرهنگ عامه چطور؟

فرهنگ عامه هم تحت تأثیر فرهنگ حاکم بر دانشگاه‌ها و مسئولان ماست. تفکر عامه همواره الگوهای خود را از نخبگان و گروه‌های مرجع و رسانه‌ها می‌گیرد.

ونکته آخر؟

مهم‌ترین کار، برگشت به فرهنگ اسلامی است.

این بازگشت از زاویه نگاه شما وارد چه معنا و ویژگی‌ای هست؟

به این فهمی برسیم که فرهنگ اسلامی، فرهنگ عزت است. ما چرا باید در بدبختی‌ها روزگار بگذرانیم؟ اگر جامعه و مجموعه مسئولان ما به مفهوم واقعی کلمه اهل اندیشیدن بودند ما این طور راحت طعمه تحريم نمی‌شدیم. مثال این هیثم باید در جامعه ما دانمگیر شود که کور کورانه حاضر نشد از بطلمیوس تبعیت کند. مثال رازی که کور کورانه حاضر نشد از جالیبوس پیروی کند. دنبال نوآوری هم بود و خیلی کنش‌فیت داشت. ما تا زمانی که غرب را نجات‌دهنده خود می‌دانیم به این عزت نفس نخواهیم رسید.